

بررسی مسندالیه ضمیر در اشعار شاملو

حمید طاهری*، راضیه ایمانی**، پیمان منصوری**

تاریخ پذیرش: ۹۴/۸/۱۰

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۲/۲۳

Study of pronoun Subject in Shāmloo lyrics

H. Täheri*, R. Imāni**, P. Mansoori***

چکیده

مسندالیه یکی از اجزای جملات اخباری و بخشی از کلام است که مسند به آن نسبت داده می‌شود. مسندالیه دارای احوالی است و این احوال حسب اقتضای بلاغی متن، بر مسندالیه وارد می‌شود. گاهی به افتضا حذف و گاهی ذکر می‌شود؛ گاهی تنها و آزاد و به صورت یک گروه تک هسته ذکر می‌شود و گاهی مقید و به صورت گروهی با وابسته و یا وابسته‌هایی در کلام با مسند همراه می‌شود. مسندالیه بعضی اوقات به صورت شناس و معرفه و گاه به صورت ناشناس و تکره می‌آید. مسندالیه در برخی جملات در آغاز کلام و گاهی در پایان جمله ذکر می‌شود؛ به تعبیری گاه مقدم بر مسند و گاه مؤخر از آن می‌آید. مسندالیه گاه اسم صریح است و گاه اسم از گونه‌ی کنایه و ضمیر است. در این مقاله ما احوال مسندالیه ضمیر را در شعر شاملو بررسی کرده، اغراضی را که سبب گونه‌گونی احوال مسندالیه ضمیر خواهد شد، مورد مطالعه قرار داده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: مسندالیه، ضمیر، مقید، مقدم، مؤخر، شناس.

Abstract

Subject is one of the components of declarative sentences and part of the word that predicate is attributed to it. Subject have features and these features in terms of rhetorical requirements of text changes the Subject. Sometimes it's necessary to be removed and sometimes it is mentioned. Sometimes single and free and sometimes it is mentioned as a single-core group and sometimes as a pent and as a group along with its affiliated or affiliates of the word in associated with the predicate. Subjects sometimes come as definiteness and sometimes as indefiniteness. Subject is some sentences at the mentioned in beginning of the word and sometimes at the end of the sentence; in the other word, it sometimes comes prior to the predicate is Subjectdelays. sometimes and sometimes an explicit name and sometimes is a name of the types, kenning and pronoun. In this paper, we studied the features of pronoun subject in Shamloo lyrics and secondary meanings that leads to variability of pronoun subject.

Keywords: Subjects, pronoun, pent, prior delayed, definiteness.

* دانشیار گروه زبان و ادب فارسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران

(نویسنده مسئول)

** کارشناسی ارشد زبان و ادب فارسی

*** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادب فارسی دانشگاه بین‌المللی امام

خمینی (ره)

* Associate professor of Persian Language and Literature, Imām Khomeini International University, Qazvin, Iran

** Master of Persian Language and Literature

*** M.A student of Persian Language and Literature, Imām Khomeini International University

مقدمه

«قصه اولیه و اصلی از ایراد جملات خبری اخبار است، یعنی متقل کردن پیامی به مخاطب. اما از جملات خبری برای اغراض دیگری هم استفاده می‌شود که در علم معانی مورد بررسی قرار می‌گیرد.» (شمیسا، ۱۳۸۹: ۸۱)

مسندالیه یکی از ارکان اصلی جمله خبری است و در علم معانی نهاد جمله یعنی آن قسمت از جمله که درباره آن خبر می‌دهیم، مسندالیه نامیده می‌شود. مسندالیه بنا به اقتضای حال در جمله گاه ذکر و گاه حذف می‌شود. اما مسندالیه ضمیر که موضوع اصلی این مقاله است در زبان‌هایی چون عربی و فارسی همراه شناسه ذکر نمی‌شود و عالمان علم بلاغت و زیبایی‌شناسی ذکر ضمیر متصل و متصل را جایز نمی‌دانند. مثلاً قاصح نیست که بگوییم، او رفت. «با این همه گاهی در آثار ادبی مشاهده می‌شود که ضمیر فاعلی با فعل همراه است و ذکر این دو با هم به اقتضای حال صورت می‌گیرد.» (شمیسا، ۱۳۸۹: ۱۱۱)

دکتر کامیار نیز در این باره می‌گوید: «ضمیر شخصی در نقش نهادی به دلیل مطابقت آن با شناسه فعل، قابل حذف است و شناسه فعل قرینه‌ای است برای حذف آن.» (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۷: ۱۰۲ و ۱۰۳)

در شعر شاملو این با هم آبی اغراض متنوع دارد که به بررسی آن می‌پردازیم.

درباره مسندالیه و احوال آن کارهای پژوهشی زیادی انجام نشده است. باید توجه کرد که با بررسی مسندالیه خصوصاً زمانی که مسندالیه خود گوینده است، می‌توان به لایه‌های پنهان ذهن گوینده پی برد و شیوه‌های خاص گزینش واژگانی وی و نحوه به کاربردن آنها را در سطح نحوی اثر مورد نظر که در برخی موارد دارای غرض‌های زیبایی‌شناسانه و هدفمند هستند، کشف کرد.

دکتر شمیسا درباره اخبار در سبک ادبی می‌گوید: «سبک ادبی نوعاً با اعجاب همراه است (و این را می‌رساند که خبر از نوع خبرهای عادی نیست). به قول هارتینه، زیاتشناس معاصرگرا، شعر کلاسی است که خبر آن، کلان باشد. خبرهایی که در ادبیات داده می‌شود نوعاً قابل صدق و کذب نیستند (انشاء)، زیرا نسبت خارجی (یعنی ما به ازای خارجی که صحت و سقم خبر را با آن مطابقت کنیم) ندارند و می‌توان گفت که اصولاً مربوط به عالم واقع نیستند. و از این رو جمله خبری حکم جمله انشایی را پیدا می‌کند یعنی تبدیل به جمله امری و پرسشی و عاطفی می‌شود.» (شمیسا، ۱۳۸۹: ۸۷)

جملات خبری غالباً دارای اغراض ثانوی هستند و هدف از بیان آنها افاده لازم حکم است نه خودحکم؛ مسندالیه نیز که از اجزای جملات خبری است، بنا به اغراض زیبایی‌شناختی، احوال متنوعی را در جملات خبری خواهد داشت.

پیشینه پژوهش

ساحت و میدان علوم بلاغی بسیار عریض و طویل است؛ موضوعات آن دقیق، ظریف، اختصاصی و ویژه است؛ به ویژه علم معانی که هم موضوعات و مباحث فراوان دارد و هم زیرشاخه‌های متعدد و متنوع. قطعاً در مورد مباحث بلاغی و زیبایی‌شناختی آثار شاملو تحقیقات علمی و مفیدی صورت گرفته است؛ اما در موضوعات مورد مطالعه علم معانی، آن هم احوال مسندالیه ضمیر و تقدیم و تأخیرهای آن در محور هم‌نشینی و به صورت یک تحقیق مستقل فعالیتی انجام نشده است. نگارندگان جست‌وجوهای ممکن با امکانات رایج را انجام داده‌اند لیکن پژوهشی مستقل در این زمینه نیافته، اقدام به این مهم کرده‌اند. دکتر پورنامداریان در کتاب سفر در مه که تأملی

و معرف ادبیات زبان است و فایده‌اش این است که گوینده و نویسنده را از دقایق و حقایق فصاحت و بلاغت مخصوصاً در نظم و نثر عربی و فارسی آگاه می‌سازد تا کلام خوب را از بد تمیز دهد. (عسگری، ۱۳۷۲: ۴).

مستدالیه، جایگاه و احوال آن در زبان فارسی

مستدالیه از اصطلاحات رایج دستور زبان و علم معانی است؛ البته با کمی تفاوت در این دو علم. در برخی از دستور زبان‌های زبان‌شناختی نهاد همه انواع جملات مستدالیه است. در علم معانی نیز مستدالیه بر همه نوع نهاد اطلاق می‌شود و کلمه‌ای است که گزاره یا مسند به آن اسناد داده می‌شود. مسند نیز همین گستره معنایی را در علم معانی دارد و بر همه انواع گزاره‌ها اطلاق می‌شود. مستدالیه در دستور زبان نهاد جملات اسمی است. درباره اسم و مستدالیه در دستور زبان آمده است: تنها اسم است که می‌تواند مستدالیه واقع شود: «اسم کلمه‌ای است که برای نامیدن شخصی یا حیوانی یا چیزی و یا مفهومی به کار می‌رود؛ و آن، تنها کلمه‌ای است که می‌تواند مستقلاً و نه به جانشینی از طرف کلمه‌ای دیگر، در جمله نهاد (مستدالیه) واقع شود.» (احمدی گیوی و انوری، ۱۳۶۴: ۸۱). از طرفی «کلماتی که می‌توانند «مستدالیه» (یا نهاد) جمله واقع شوند، همه اسم یا جانشین اسم‌ند.» (شریعت، ۱۳۷۱: ۱۷۵) و «مهم‌ترین جانشین اسم، ضمیر است.» (همان: ۲۳۳) و «ضمیر در جایگاه گروه اسمی در یک جمله و یا جمله‌های پیاپی به جای اسم ظاهر می‌شود.» (مشکوة الدینی، ۱۳۷۰: ۱۵۳). بنابراین ضمیر که مهم‌ترین جانشین اسم است می‌تواند مستدالیه واقع شود. دکتر خیام‌پور در این باره می‌نویسد: «اسم کلمه‌ای است که می‌تواند مستقیماً مستدالیه باشد. مانند: هوا، شما، خوردن،

زبانی و بلاغی در شعر شاملوست، مطالب دقیقی را در حوزه بیان و تخیل و محورهای خیال شعر شاملو مطرح کرده‌اند و در صفحه ۳۲۷ این کتاب ذیل عنوان جنبه‌های بلاغی از تقدیم و تأخیر اجزای جمله در شعر شاملو سخن گفته، بسیار مختصر و اشاره‌گون به جابه‌جایی عناصر جمله می‌پردازند. نیز درخصوص کارکرد نقش نماها در اشعار شاملو، کهن گرایی، صنعت التفات و معماری شعر شاملو، علل و دلایل دیربایی و دیرفهمی برخی اشعار و اقسام هنجارشکنی در شعر این شاعر (به راهنمایی این جانب) پایان‌نامه‌هایی تهیه و تدوین شده است. همچنین در کنگره شعر معاصر (در اراک)، مقاله‌ای از این جانب و یکی از محققان تحت عنوان «موسیقی شعر سید» ارایه و چاپ شده که به صورت بسیار گذرا به گشتارهای حرکتی و بلاغی شعر شاملو نیز اشاره‌ای شده است. در فصلنامه ادبیات پارسی معاصر (۱۳۸۹)، مقاله‌ای با عنوان «تصویر شعر سید» به چاپ رسیده است که در همه آنها به مباحثی از علم معانی اشاره شده است، اما با این همه تحقیقی در موضوع مقاله حاضر توسط پژوهشگری به چاپ نرسیده است.

علم معانی و جایگاه آن در بین علوم بلاغی

مستدالیه و احوال آن از مباحث جملات خبری و جملات خبری و اغراض آنها از موضوعات علم معانی است. علم معانی یکی از علوم بسیار دقیق و ظریف بلاغت و زیبایی‌شناسی است. این علم از جمله و اغراض جمله بحث می‌کند. در تعریف علم معانی گفته‌اند: «معانی در لغت یعنی مقاصد و در اصطلاح، اصول و قواعدی است که چگونگی کلام و مطابقت آن با مقتضای حال و مقام شنونده را می‌شناساند و در هر زبانی مورد استفاده قرار می‌گیرد

عناصر ساختمان جمله و قواعد حاکم بر نظم و توالی جمله‌ها» (crystal, 2003: 451).

بررسی‌های نحوی یک اثر کاری سبک شناختی است. یعنی نوع همنشینی کلمات در جملات یک اثر می‌تواند یک مختصه سبکی در سطح بررسی‌های زبان یک اثر باشد و از این حیث می‌توان سبک یک اثر را از آثار دیگر متمایز ساخت. «در یک جمله واژه‌های پشت سر هم، گویی بر روی یک خط قرار می‌گیرند. این خط که مفهوم اصطلاح زنجیر گفتار یا رشته سخن را به خوبی روشن می‌سازد، محور همنشینی نامیده می‌شود. رابطه واژه‌هایی که روی این محور قرار می‌گیرند و مکمل یکدیگرند رابطه همنشینی است و اصطلاحاً آن را رابطه همبر نهادی یا تباینی نیز می‌نامند.» (باقری، ۱۳۹۰: ۳۳).

در گروه‌بندی زنجیره‌ای (گروه‌های همنشینی)، نوعی همبستگی متقابل وجود دارد، یعنی وجود هر جزء به وجود جزء دیگر وابسته است. در حقیقت رابطه همنشینی در آفرینش سهم مؤثر دارد. (دبیر و خانفی، ۱۳۸۴: ۵۲).

در بررسی متون فارسی در سطوح نحوی به این نکته مهم باید توجه داشت که جمله مینا در زبان فارسی وجود ندارد؛ یعنی در زبان فارسی یک ساختار نحوی خاص وجود ندارد که ملاک درستی یا نادرستی ساخت‌های نحوی جز آن باشد؛ زیرا ساختار نحوی زبان فارسی یک ساختار آزاد و زبان فارسی زبانی صرفی است و بنابراین محور همنشینی در آن کاملاً آزاد است. به همین دلیل هیچ صورتی نمی‌تواند مینا و اصل قرار گیرد و صورت‌های دیگر صورت فرعی محسوب شوند. به همین دلیل است که «سوسور بر این امر تأکید دارد که عناصر موجود بر روی یک

امروز و غیر اینها؛ زیرا می‌توان گفت: «هوا روشن است»، «شما بیگناهیید»، «خوردن برای زیستن و ذکر کردن است»، «امروز سه شنبه است»، «خیام‌پور، ۱۳۸۴: ۳۲». چنان‌که در ادامه ذکر خواهیم کرد، مسندالیه گاه در جمله ذکر و گاه حذف می‌شود که در موارد خاصی اغراض بلاغی سبب آن است.

ضمیر و جایگاه آن در زبان فارسی

ضمیر نیز نوعی اسم است و می‌تواند در جایگاه هسته گروه اسمی ذکر شود و وابسته‌ها یا اقماری در گروه به همراه داشته باشد. ضمیر اقسامی دارد که یکی از اقسام آن ضمیر شخص است. این ضمیر بر یکی از سه شخص متکلم و مخاطب و غایب (اول شخص و دوم شخص و سوم شخص) دلالت می‌کند و آن بر دو نوع است: متصل و منفصل. متصل مانند: م، ت، ش، مان، تان، شان و منفصل مانند: من، تو، او، ما، شما، ایشان. (خیام‌پور، ۱۳۸۴: ۳۲).

منظور از ضمیر منفصل ضمیری است که می‌توان آن را به صورت مستقل و جدا از سایر کلمات جمله نوشت و به عبارت دیگر می‌توان جمله را با ضمیر منفصل شروع کرد. (شریعت، ۱۳۷۱: ۲۳۵). عنصر ضمیر در جایگاه گروه اسمی در یک جمله و یا جمله‌های پیایی به جای اسم ظاهر می‌شود. (مشکوة الدینی، ۱۳۷۰: ۱۵۳).

نحو و جایگاه آن در علم معانی و خلق معنای جدید درباره علم نحو چندین تعریف ارائه کرده‌اند: نحو^۱ در لغت به معنی نظم و تناسب است و در اصطلاح از چگونگی و قواعد حاکم بر نوع و نحوه ترکیب واژه‌ها و پدید آمدن جملات یک زبان بحث می‌کند. نحو در تعریفی دیگر عبارت است از «بررسی روابط میان

1. contrastive

2. Syntax

ضمیر می‌گویند. چنان‌که اشاره شد، تنها اسم است که می‌تواند مستدالیه واقع شود و مهم‌ترین جانشین اسم ضمیر است. بنابراین ضمیر می‌تواند به عنوان یک اسم در جایگاه مستدالیه قرار بگیرد. در ادامه همین بخش به توضیح مثال‌هایی از مستدالیه ضمیر می‌پردازیم.

غلامحسین نوشین تعریف مستدالیه را دارای صور گوناگون می‌داند و برای هر یک غرض خاصی قائل است. یکی از آنها تعریف مستدالیه به ضمائر است. بدین شرح: «در ضمائر وضع کلی و نامعین است ولی موضوع له آن جزئی و معین می‌باشد، چنان‌که مثلاً لفظ «من» را برای متکلم واحد و مشخصی وضع نکرده است، بلکه هر گوینده‌ای که در مقام گفتن، قصد حکایت از نفس خود را دارد، سلبی یا ایجابی، چیزی را به لفظ «من» اسناد می‌دهد و موقعیت گفتار یا با شخص گوینده ملاحظه دارد، که آن را «اول شخص» و یا به شئونده که آن را «دوم شخص» و یا به غایب مربوط است که آن را «سوم شخص» نام نهاده‌اند. سپس به ذکر ضمائر سه گانه می‌پردازد که دو مورد از آنها مربوط به کار ما هستند:

۱. ضمیر منفصل و متصل فاعلی که انجام یا عدم انجام فعلی را به گوینده ربط می‌دهد و مستدالیه حکمی واقع می‌شود، و آن گاهی مفرد و گاهی جمع است. (نوشین، ۱۳۶۷: ۹۳).

من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم
که عشق از برده عصمت برون آرد زلیخا را

و:

ما قصه سکنـدر و ذارا بخوانده‌ایم
از ما به جز حکایت مهر و وفا مپرس

۲. ضمیر منفصل و متصل فاعلی انجام دادن یا ندادن فعلی را به مخاطب، به طور مفرد یا جمع نسبت می‌دهد. سعدی زاست:

زنجیره جانشینی از نظم ثابتی برخوردار نیست و دسته‌بندی آنها به صورت کاملاً اختیاری انجام می‌یابد. (صفوی، ۱۳۷۳: ۱۷۴).

دکتر ابوالقاسمی در توضیح جای اسم در جمله با ذکر آزادی محور هم‌نشینی در زبان‌های فارسی می‌گوید: «اسم در ایرانی میانه غربی هر نقشی که داشته باشد، در هر جای جمله ممکن است به کار رود.» (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۳۹ و ۴۰).

عبدالقاهر جرجانی در کتاب *دلایل الاعجاز خود* به نظم و ترتیب کلمات و گروه‌های جمله می‌پردازد و در این باره می‌گوید: «مقصود من از نظم کلمات [ترتیب و توالی عناصر و گروه‌های تشکیل دهنده جمله] این است که الفاظ در دلالت بر یکدیگر وابستگی داشته باشند و معانی کلمات به صورتی که عقل حکم کند به یکدیگر مربوط شوند. آنچه در نظم کلمات معتبر است، همان پیوند کلمات با یکدیگر است.» (جرجانی، ۱۳۶۸: ۹۴-۹۳). این سخن همان بحث قرار گرفتن گروه‌ها و اجزای جمله در محور هم‌نشینی یا نظم و تناسب خاص است که وی از آن با عنوان «نظم» یاد می‌کند.

وی همچنین می‌گوید: «دو کلمه بدون ملاحظه موقعیت آنها در نظم کلام، هیچ برتری نسبت به یکدیگر ندارند. ما وقتی می‌گوییم فلان لفظ صحیح است که موقعیت آن را به لحاظ نظم کلام و تناسب آن با معانی کلمات مجاور آن به حساب آوریم. این که می‌گوییم فلان لفظ در محل مناسب خود جای گرفته و در گوش خوشایند و بر زبان آسان است، مقصود همان حس توافق و تناسبی است که از جهت معنی میان این لفظ با لفظ دیگر وجود دارد.» (جرجانی، ۱۳۶۸: ۸۳).

مستدالیه ضمیر

به ضمیری که در جایگاه نهاد یا مستدالیه قرار بگیرد و دارای نقش مستدالیه‌ی شود، مستدالیه

که تشبیه و استعاره‌اش نو بود. در صورتی که در شعر جدید گوینده بعد از آنکه شعر را سرود، تازه معنا به وجود می‌آید، معنایی که از قبل به هیچ روی سابقه نداشته است». (همان: ۲۶۳)

شعرشاملو

دکتر شفیعی درباره شاملو و اشعارش، خصوصاً آنهایی که قالبی نثر گونه دارند، می‌گوید: «می‌توان گفت که شاملو یکی از چهار پنج شاعر بزرگی است که در قلمرو شعر جدید ایران در سه چهار دهه اخیر به ظهور رسیده‌اند و موفق‌ترین نمونه‌های شعر شاملو، که کارهای او را در معیار شعرهای پیشرو عصر ما دارای ارزش و اعتبار کرده است، غالباً آنهایی است که در قالب منشور سروده شده‌اند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۲۴۶) وی همچنین درباره آهنگ درونی و موسیقی خاص اشعار شاملو می‌گوید که: «شاملو اگر از موسیقی بیرونی (عروض) سود نمی‌جوید و موسیقی کناری نیز همواره در خدمت شعر او نیست، ولی آزادی و قدرت بی‌نهایتی در استفاده از دو نوع اخیر موسیقی معنوی و موسیقی داخلی دارد، همچنان که از موسیقی کناری نیز گاه گاه سود می‌جوید». (همان: ۲۷۱)

این‌که ما احوال مسندالیه را در اشعار شاملو بررسی می‌کنیم، بدین جهت است که مقدم یا مؤخر آمدن مسندالیه در شعر گاه تحت تأثیر ضرورت وزن و قافیه و ردیف است و این ضرورت تماماً ضرورت بلاغی نیست و بهتر بگوییم اصلاً بلاغی نیست؛ ردیف فعلی سبب می‌شود که مسند مؤخر شود و مسندالیه مقدم، و ردیف اسمی بالعکس؛ اما این را نیز نفی نمی‌کنیم که ردیف‌های فعلی تأثیر بلاغی متفاوتی با ردیف‌های اسمی دارند؛ بدین جهت ما برای بهتر نشان دادن احوال این نوع مسندالیه شعر شاملو را

تو با این حسن تنوایی که روی از خلق در پوشی
که همچون آفتاب از جام و حور از جامه پیدایی
دکتر تجلیل در بحث از معرفه بودن مسندالیه به ضمیری که مسندالیه واقع شده (مسندالیه ضمیر) نیز اشاره می‌کند و می‌گوید: «مسندالیه چون مرجع اسناد است و رکن اصلی کلام لازم است که معرفه و مشخص باشد تا آنکه فایده اسناد حاصل گردد، بنابراین مسندالیه یا اسم است، مانند:

سعدی افتاده‌ای است آزاده
کس نیاید به جنگ افتاده
و یا آنکه با کلماتی مثل ضمیر، یا وصف اشاره، یا ندا، یا موصول ادا می‌شود. مانند:
منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن
منم که دیده نیالوده ام به بند دیدن
(تجلیل، ۱۳۶۲: ۱۴)

موسیقی در شعر نو

شعر منثور، به لحاظ تکنیک، بی آنکه از نظام عروضی قدیم تبعیت کند، موسیقی خاص خویش را دارد که گاه از نوعی قافیه‌های میانین و حتی آهنگی خاص برخوردار است بی آنکه این موسیقی محصول تبعیت از یک نظام ایقاعی خاص باشد؛ هر عاملی که بتواند زنجیره زبان شعر گوینده را به لحاظ موسیقایی از زبان معمولی گفتار امتیاز بخشد، به عنوان عامل موسیقایی شعر مورد استفاده شاعر قرار می‌گیرد. (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۲۴۵).

تکنه بسیار مهم درباره شعر نو این است که «در شعر جدید، معنا امری است «مابعدی» در صورتی که در شعر قدیم (به جز در بعضی استثناهای ادب صوفیه) معنا امری بود «ماقبلی». شاعر قدیم همیشه از مطالبی که شما از پیش می‌دانستید، ترکیبی به وجود می‌آورد که آن ترکیب به شما لذت می‌داد هر قدر هم

می‌ورزد. چنانکه می‌دانیم در نثر عادی معمولاً نخست مستدالیه و سپس مسند را می‌آورند، اما در شعر گاهی چنین ترتیبی مراعات نمی‌شود و لذا براساس نظریه هالیدی نشان‌دار است و بحث بلاغی دارد. یعنی در این تقدیم و تأخیر اغراض خاص شاعرانه وجود دارد و فقط برای رعایت وزن شعر چنین تقدیم و تأخیری صورت نگرفته است. در اینگونه موارد مقدم داشتن مسند برای تأکید و اهمیت دادن بدان است. البته باید بدین نکته توجه داشت که هر تقدیم و تأخیری در کلام و شعر علت بلاغی ندارد. در واقع زبان فارسی زبانی صرفی است و گروه‌ها بنا بر آزادی محور همشینی هر جایی می‌آیند و بدین ترتیب هر نوع توالی در گروه‌ها توالی بلاغی نیست.

دکتر ابوالقاسمی نیز در راستای آزادی محور هم‌نشینی در زبان‌های فارسی نکته مهمی را درباره کاربرد خاص نحوی در زبان شعر مطرح کرده است. وی می‌گوید: «در ایرانی باستان مطالب غیر شاعرانه با جمله‌ای بیان می‌شوند که در آن ابتدا فاعل، سپس مفعول و پس از آن فعل جمله می‌آید. در جمله‌ای که بیان مطالب شاعرانه است اجزای جمله جای مشخصی ندارند.» (ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۳۱)

خسته

شکسته و

دل‌بسته

من هستم

من هستم

من هستم

(باغ آینه)

در این قطعه شعر شاعر از هنجارگریزی نوشتاری نیز استفاده کرده است و شکل بیرونی و معماری ویژه‌ای برای شعر خویش ترسیم داشته است. دکتر صفوی می‌گوید که: «گاه شاعر از نوعی هنجارگریزی

انتخاب کردیم که از شکل مکانیکی و وزن‌های بیرونی و کناری تقریباً خالی است و وزن و ردیف به ضرورت برخی احوال مستدالیه ضمیر را ایجاد نکرده‌اند. در بررسی اشعار شاملو - که معماری بیرونی شعر او نیز بسیار حایز اهمیت است و تأثیر زیادی در نوع مستدالیه و تقدیم و تأخیر آن دارد - احوال مستدالیه را مورد تدقیق قرار داده‌ایم و به نمونه‌های بسیاری دست یافته‌ایم که به اقتضای حجم و گنجایش یک مقاله آنها را با تحلیل‌های زیبایی‌شناختی ارائه می‌داریم:

۱- ذکر مستدالیه ضمیر «من» برای تأکید حضور شاعر در کلام با اغراض زیبایی‌شناختی متعدد: دکتر شمیسا در کتاب معانی خود یکی از دلایل ذکر مستدالیه را اهمیت بحث از مستدالیه می‌داند. (شمیسا، ۱۳۸۹: ۱۱۰). وی همچنین می‌افزاید که: «آوردن ضمیر منفصل و متصل (شناسه) با هم فصیح نیست. [مانند] من به تو می‌گویم، به جای به تو می‌گویم با این همه گاهی در آثار ادبی مشاهده می‌شود که ضمیر فاعلی با فعل همراه است: من ندانم از اول که تو بی مهر و وفایی عهد نایستی از آن به که بیندیدی و نپایستی

(سعدی)

و ظاهراً در این گونه موارد قصد تأکید و

جلب توجه به مطلب بوده است.» (همان: ۱۱۱)

گاه شاملو برای تأکید بر حضور خود مستدالیه ضمیر «من» را ذکر می‌کند و تفصیل آن این که شعر مورد نظر و پیامی که در آن است به شاعر اختصاص دارد و یا تأکید بر این موضوع دارد که شاعر در جایی حاضر است و حضور او قطعی یا ضروری است.

در قطعه زیر شاملو علاوه بر ذکر مستدالیه ضمیر «من» از روش‌های تقدیم مسند و تکرار مستدالیه جهت تأکید استفاده می‌کند و برخستگی خود «اصرار»

سطر و مکث و تأمل زیاد در آنها، به خوبی حالت شاعرانه و خستگی شاعر را نمایان کرده است. شاعر در بندهای آغازین شعر زیر از خود می‌گوید و بر حضور خود تأکید می‌کند؛ از این‌که «محکوم شکنجه‌ای مضاعف» است و «از آتش و آب». «شادی و درد» سردرآورده؛ پس ضمیر «من» را در بندهای آغازین ذکر می‌کند. او در بندهای پایانی از مخاطبین اصلی شعر «آنان» می‌گوید، کسانی که به هر آنچه انسانیت تف می‌کردند و انگیزه‌های عداوت شان ابلهانه بود، پس در این میان حضور خود را حذف می‌کند و با ذکر عبارت «دیدم آنان را بی شماران»، خود را تنها نظاره‌گر معرفی می‌کند.

من محکوم شکنجه ایی مضاعفام:

این چنین زیستن،

و این چنین

در میان شما زیستن

با شما زیستن

که دیری دوستارتان بوده‌ام.

من از آتش و آب

سیرا در آوردم،

از توفان و از پرنده،

من از شادی و درد

سردر آوردم،

گلی خورشید را اما

هرگز ندانستم

که ظلمت گردان شپ.

چه گونه تواند شد!

دیدم آنان را بی شماران

که دل از همه سودایی عریان کرده بودند

تا انسانیت را از آن

علمی کنند -

و در پس آن

در نوشتار سود می‌برد که معادل آوایی ندارد. به عبارت دیگر، شاعر شیوه‌ای را در نوشتار به کار می‌برد که تغییری در تلفظ واژه به وجود نمی‌آورد، بلکه مفهومی ثانوی بر مفهوم واژه می‌افزاید. (صفوی، ۱۳۷۳: ۵۱)

شاعر با نوشتن واژه‌های سطرهای آغازین شکل و حالت شکستگی، خمیدگی و خستگی را به وجود آورده و این نوعی تصویر سازی با واژگان است.

گاهی شاعر یک سطر شعر را معادل یک جهان تصور می‌کند و آن دنیا را به «من» اختصاص می‌دهد. در نمونه زیر با اختصاص فضای باز یک سطر به مستدالیه ضمیر «من»، ضمن تأکید حضور خویش، خود را معادل یک جهان می‌داند و مستند یا گزاره‌ای را که در پی می‌آورد، تماماً به خود منحصر می‌سازد.

من

باد و

هوا خواهم شد

و گردش زمین را

پسان جنبش مولی

در گنداب تنم احساس

خواهم کرد.

(باغ آینه)

فتوحی درباره نحو شاعرانه خاصی که شاعر به کار می‌برد، می‌گوید: «جمله بلندترین واحد سازمانی در نحو است و اگر هر ساخت نحوی شکلی از یک واحد اندیشه باشد می‌توان از رهگذر بررسی بلندی و کوتاهی جمله‌ها، ساخت اندیشه و سبک و حالات روحی گوینده را تحلیل کرد. چرا که طول جمله نسبتی با میزان درنگ و تأمل گوینده در یک واحد فکری دارد.» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۷۵) در این قطعه می‌بینیم که اختصاص یک سطر به ضمیر، جملات کوتاه در هر

<p>اما سرودی بلند می‌گذرد با دنباله طنین‌اش برادران! من این جا پا سفت کرده‌ام که همین را بگویم اگر چند دور از آن جای که می‌باید باشم زندانی سرکش جان خویش‌ام و بی من آفتاب بر شالی زاران دره زیراب غریب و دل شکسته می‌گذرد.</p> <p>(ابراهیم در آتش) در این قطعه نیز هنجارگریزی نوشتاری وجود دارد. شکل نوشته شدن کلمات سطرها به گونه‌ای است که تصویر حرکت کردن خورشید از بالای آسمان و عبور آهسته‌اش از کنار پدیده‌های هستی و غروب و پایین آمدن تدریجی‌اش را برای خواننده مجسم می‌کند.</p> <p>در شعر بعدی، شاعر در سطور آغازین، به دنبال خود یا من می‌گردد و «من» را حذف می‌کند. چرا که اگر «من» حذف نمی‌شد، گشتن هم معنا پیدا نمی‌کرد و در سطور پایانی بند در می‌یابد که «جست و جوگر» است نه «جست و جو شونده». پس با ذکر «من» بر حضور خود تأکید می‌کند و در نهایت خود را می‌یابد؛ جوینده یابنده است.</p> <p>میان پروژه‌ها گشتم «میان روزنامه‌های پوسیده پُر غبار، در خاطرات خویش در حافظه‌ایی که دیگر مدد نمی‌کند خود را جستم و فردا را، عجب! جست و جو گرم من</p>	<p>به هر آنچه انسانیت تف می‌کردند. دیدم آنان را بی شماران، و انگیزه‌های عداوت‌شان چندان ابلهانه بود که مردگان عرصه جنگ را از خنده بی تاب می‌کرد؛</p> <p>(آیدا در آینه) در شعر «با چشم‌ها» شاعر در مواجهه با مردمی است که فریفته خورشیدی دروغین شده‌اند. او سعی به روشنگری دارد، اما به نتیجه نمی‌رسد. در این شعر مستدالیه ضمیر «من»، ذکر شده تا شاعر حضور همراه با غم و درد خود را در میان خلق فریب خورده، به نمایش بگذارد. این من تنها ایجاد حصر گزاره می کند؛ یعنی گزاره و گزاره‌ها فقط مال من است. تنها من آن را در می‌یابم نه دیگری؛ اگر این غرض زیبایی شناختی نبود، شاید نیازی از نظر دستوری به ذکر مستدالیه «من» نبود.</p> <p>من درد در رگان‌ام حسرت در استخوان‌ام چیزی نظیر آتش در جان‌ام پیچید.</p> <p>(مرثیه‌های خاک) در قطعه زیر شاعر در آغاز با ذکر «من» بر حضور خود تأکید می‌کند، اینکه «پا سفت کرده تا نکته‌ای را بگویم» و در امتداد متذکر می‌شود، از جایی که می‌باید باشد دور است. او با ذکر عبارت «بی من»، «شالی زاران دره زیراب» را بدون حضور خود «غریب و دلشکسته» می‌داند؛ شاعر بر حضور خود در جایی، و عدم حضور خود در جایی دیگر تأکید می‌کند.</p> <p>بر آسمان</p>
---	---

نه جست و جو شونده.

من این جای ام و آینده

در مشت های من.

(مدایح بی صله)

در قطعه زیر شاعر بر بودن خود میان توده تأکید و به آن افتخار می کند؛ آمدن من در کنار دیگران (توده) بلاغت بسیار نابی دارد؛ من همراه دیگران؛ این نوع آوردن و ذکر مستدالیه، شکلی بسیار تأمل انگیز و زیباشناسانه به کلام داده است؛ یک معماری اعجاب انگیز و ناب:

من هم دست توده ام

تا آن دم که توطئه می کند گسستن زنجیر را

تا آن دم که زیر لب می خندد

دل اش غنج می زند

و به ریش جادوگر آب دهن پرتاب می کند.

دکتر شفیع درباره زبان جدید و البته عامیانه

شعری شاملو چنین می گوید:

«در حوزه زبان، از آنجا که «نظام» نو آفریدن، به

مقداری لفظ نو یا غیر دست فرسود نیاز دارد، شاملو

به تمام گنجینه های زبان، از زبان نثر قدما تا شعرشان

(به خصوص شعر حافظ) تا زبان کوچه و بازار، به تمام

منابع زبانی خود را نزدیک کرده است.» (همان: ۲۶۷)

نمونه های دیگری از این مورد را در شعرهای زیر

از شاملو می توان یافت:

(ب- اصرار ۷۴، نیم شب ۸۶، دادخواست ۱۰۵، باغ

آینه ۱۲۳ و ۱۲۶) (آسجاده آن سوی پل ۷۹) (م - با

چشم ها... ۱۸ و حسرتی ۳۴ و ۳۹ و ۴۳) (ش - عقوبت

۸۰) (ا - برخاستن ۱۴، سرود ابراهیم در آتش ۳۱ و ۳۲،

غریبانه ۳۴، واپسین تیر ترکش، آن چنان که می گویند -

۳۹) (ص - پیغام ۲۶ و ۲۸ و ۳۰، بی نام ۴۱، در جدال

با خاموشی ۵۳، بی نام ۱۱۱) (در آستانه ۲۰)

۲- ذکر ضمیر «من» در کنار ضمیر «تو»

ضمیر منفصل در همه جایگاه های گروه اسمی در

جمله به کار می رود. (مشکوٰۃ الدینی، ۱۳۷۰: ۱۵۴)

گاه شاملو «من» را در کنار «تو» ذکر می کند؛ او

حضور در کنار معشوق را دوست دارد و از آن لذت

می برد. از میان مجموعه شعرهایی که در این رساله

بررسی شده است، بر حسب موضوع اشعار، این

شگرد بیشتر در «باغ آینه»، «آیندا در آینه» و «مدایح

بی صله» دیده می شود.

در شعر «در بسته»، شاملو در کنار آیندا بودن را

توصیف می کند، او در سرزمین بیگانه ای که در آن هر

نگاه و هر لبخند زندانی است، لبخند و نگاهی آشنا

یافته است؛ شاملو «تکرار بادهای آسمان بالای خانه»

و «تکرار زنبور و گل» و تکرارهای دیگر را توصیف

می کند. اما از این خوشحال است که در این میان او

در آیندا نگاه می کند و در آیندا نفس می کشد و تکرار

برای او در زندگی به همراه آیدا است.

من در تو نگاه می کنم در تو نفس می کشم

و زندگی

مرا تکرار می کند

بسان بهار فریبگی

که آسمان را و علف را.

(باغ آینه)

در شعر «شهر سرد» شاعر از شهری تاریک و سرد

می گوید و از خورشیدی عبوس و «شکسته دل که از

دشت می گذرد و آسمان را نقرین می کند»؛ از

«سربازان مست که در کوچه های بن بست عربده

می کشند»؛ در این حال و هواست که شاعر از تاریکی

«شهر سرد» به روشنی پیراهن مخاطب خود، پناه

می برد و از با او بودن احساس امنیت می کند؛ او با

ذکر مستدالیه ضمیر «من» بر این احساس امنیت (من

در کنار تو بودن) تأکید می ورزد.

ما دیگر به جانب شهر تاریک باز نمی گردیم

در آغاز این بخش گفته شد، اصل در این است که در کلام مستدالیه ضمیر ذکر نشود و گاه شاعر برای تأکید است که آن را ذکر می‌کند؛ حال برای درک بهتر این موضوع که شاعر آگاهانه و از سر تأمل مستدالیه ضمیر را ذکر یا حذف می‌کند، نمونه‌ای از حذف مستدالیه ضمیر «من» را ذکر می‌کنیم.

در قطعه زیر که برگرفته از شعری در رثای فروغ فرخزاد است، شاعر «من» را حذف می‌کند و ضمیر «تو» را بارها تکرار می‌کند. زیرا در نظر شاعر، جایی که «تو» هستی دیگر «منی» وجود ندارد و برای خاموشی حضور شکوهمند «تو»، است که باید در «آستانه دریا و در چار راه فصول» گریست. و دیگر اینکه شاملو در آیدا سرایی‌های خود از حضور «من» در کنار «تو» لذت می‌برد، چرا که نوع عاطفه شاملو به آیدا، با عواطف او در مقابل فروغ و دیگران متفاوت است.

به جست و جوی تو
بر درگاه کوه می‌گیرم،
در آستانه ی دریا و علف.
به جست و جوی تو
در معبر بادها می‌گیرم
در چار راه فصول،
در چار چوب شکسته پنجره‌ایی
که آسمان ابرآلود را
قابی کهنه می‌گیرد.

بحث و نتیجه‌گیری

با هم آمدن مستدالیه ضمیر و شناسه فعل از نظر علمای بلاغت صحیح نیست و اگر این دو با هم در جمله حاضر آیند، فصیح نخواهد بود؛ زیرا شناسه فعل نمایانگر مستدالیه ضمیر است و دیگر نیازی به ذکر آن نیست. اما گاهی شاعر برای اغراض هنری و

و من همه جهان را در پیراهن روشن تو
خلاصه می‌کنم.

(باغ آینه)

شعر «همسفر» نهایت یکی شدن «من» و «تو» است. شاعر می‌گوید من جزئی از توأم، یا من همچون «کودکی» در درون توأم یا تو همچون «پیچکی» بر من می‌پیچی و مرا فتح می‌کنی.

من چینه‌ام من پیچکم من آمیزه چینه و پیچکم
تو چینه‌ای تو پیچکی تو آمیزه ماد و کودکی

(باغ آینه)

در قطعه زیر شاعر مستدالیه ضمیر «من» را ذکر می‌کند و بر حضور خود تأکید می‌ورزد. ولی این مستدالیه «من» پس از «تو» ذکر می‌شود تا شاعر حضور معشوق را برجسته کند. شاعر مدعی است در کنار تو است که همچون کودکان، سرمست و پرشور «خویش را در جامه نوروژی» می‌یابد. چنان که بیشتر اشاره شد، این نشانگر آزادی محور همنشینی در زبان فارسی است که به ویژه در بیان مطالب شاعرانه بیشتر بروز می‌کند و در این مورد تاخیر مستدالیه علت بلاغی دارد.

در کنار تو خود را

من
کودکانه در جامه نودوز نوروژی خویش
می‌یابم

در آن سالیان گم که زشت‌اند

چرا که خطوط اندام تو را به یاد ندارند!

در نمونه زیر نیز شاعر «آغاز» خود را، با «نخستین نگاه» مخاطب اصلی خود می‌داند.

در من زندانی ستم‌گری بود

که به آواز زنجیرش خو نمی‌کرد -

من با نخستین نگاه تو آغاز شدم.

- _____ (۱۳۸۶). باغ آینه. تهران: مروارید.
- _____ (۱۳۸۴). مدایح بی‌صله. تهران: نگاه.
- _____ (۱۳۸۴). مرثیه‌های خاک و شکفتن در مه. تهران: زمانه.
- شریعت، محمد جواد (۱۳۷۱). دستور زبان فارسی. تهران: اساطیر.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۹۱). موسیقی شعر. تهران: نیل.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۹). معانی. تهران: میترا.
- شیرازی، حافظ (۱۳۷۲). دیوان غزلیات. با شرح و حواشی خطیب رهبر. تهران: صفی‌علیشاه.
- شیرازی، سعدی (۱۳۶۸). دیوان غزلیات. با شرح و حواشی خطیب رهبر. تهران: سعدی.
- صفوی، کوروش (۱۳۷۳). از زبان شناسی به ادبیات. ج اول: بخش نظم. تهران: چشمه.
- ضیف، شوقی (۱۳۸۳). تاریخ و تطور علوم بلاغت. ترجمه محمد رضا ترکی. تهران: سمت.
- عسگری، ابوهلال (۱۳۷۲). معیار البلاغه. ترجمه محمد جواد نصیری. تهران: دانشگاه تهران.
- مشکوٰۃ الدینی، مهدی (۱۳۷۰). دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- نوشین، غلامحسین (۱۳۶۷). اصول علم بلاغت. تهران: الزهرا.
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۸۷). دستور زبان فارسی (۱). با همکاری غلامرضا عمرانی. تهران: سمت.
- Crystal, David. (2003). *A dictionary of linguistics and phonetics*. Blackwell. 5th edition (July 11, 1985).
- خاصی که در نظر دارد، مسندالیه ضمیر را با شناسه فعل همراه می‌کند. شاملو نیز گاهی اوقات برای این که بر حضور خود به عنوان مسندالیه تاکید کند، ضمیر شخصی را که در جایگاه مسندالیه قرار دارد برجسته می‌کند و مسندالیه ضمیر را با فعل همراه می‌سازد.
- منابع**
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۳). تاریخ زبان فارسی. تهران: سمت.
- _____ (۱۳۸۷). دستور تاریخی زبان فارسی. تهران: سمت.
- احمدی گیوی، حسن و انوری، حسن (۱۳۶۴). دستور زبان فارسی. ج اول. تهران: فاطمی.
- باقری، مه‌ری (۱۳۹۰). مقدمات زبان شناسی. تهران: دانشگاه پیام‌نور.
- تجلیل، جلیل (۱۳۶۲). معانی و بیان. تهران: دانشگاه تهران.
- جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۶۸). دلائل الاعجاز. ترجمه محمد راد متش. مشهد: آستان قدس رضوی.
- خیام پور، عبدالرسول (۱۳۸۴). دستور زبان فارسی. تهران: ستوده.
- دبیر، بابک و خانقی، عباس (۱۳۸۴). ساختگرایان و حوزه زبان شناسی. گیلان: دانشگاه گیلان.
- شاملو، احمد (بامداد) (۱۳۸۴). آیلدا در آینه، تهران: نگاه.
- _____ (۱۳۸۴). ابراهیم در آتش. تهران: نگاه.